

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

نویسنده: حمید محوی

۱۴ جولای ۲۰۱۴

مروری بر سایت های انترنتی نگاهی به «یادداشت های حمید آقائی» در مقاله «دین مدنی یا مدنیت بدون دین» (۱)

تفکیک «فرهنگ دینی» و «دین مدنی» که آقای حمید آقائی «با الهام از نظریات جامعه شناس امریکائی روبرت بلاه Robert N. Bellah مطرح کرده است، البته احتمالاً از دیدگاه نظریه پرداختی می تواند برای اهدافی که نویسنده و منتقد اجتماعی دارد و برای اثبات این و آن قابل قبول باشد، ولی بعید به نظر می رسد که عملاً یعنی در زندگی واقعی مشخصاً بتوانیم بین فرهنگ و مدنیت تفکیک قائل شویم و دین را به عنوان امور صرفاً شخصی تلقی کنیم. در هر صورت مفهوم فرهنگ و مدنیت در تضاد بایکدیگر نیست، فرهنگ نیز مجموعه ای از شناخت، فن آوری و کارآیند در زمینه های گوناگون در یک تاریخ مشخص است. به همین علت از انباشت و یا ذخیره فرهنگی و یا میراث فرهنگی حرف می زنند و در بطن چنین فرهنگی است که انسان امروز پا به جهان می گذارد و در رابطه با همین میراث هست که به انسانیت عصر خود نائل می آید و یا در نبود و یا کمبود و به دلایل طبقاتی بودن جوامع ماقبل تاریخ یعنی جوامع سرمایه داری به آن نائل نمی آید. به همین علت است که کمونیست ها بر این باور هستند که نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی دشمن نوع بشر است، زیرا بخشی از جامعه را با انحصاری سازی و خصوصی سازی میراث فرهنگی از دسترسی به میراث فرهنگی محروم می سازد، و در همین روند نیز هست که میراث فرهنگی را به انحراف می کشاند. در هر صورت در تفکیک اکید بین «فرهنگ دینی» به عنوان مقوله ای شخصی و «دین مدنی» تردیدهایی وجود دارد، به عنوان مثال تنها کافی است که ما به حضور اماکن و ساختمان های مذهبی مانند مسجد در بطن شهرها فکر کنیم. همین یک عنصر معماری شهر را اگر مد نظر قرار دهیم و در معادله وارد کنیم، می بینیم که اعتقاد شخصی فوراً به اعتقاد عمومی تبدیل می شود. پسپیکوز فردی البته اگر کنترل پذیر باشد و خسارتی به دیگری وارد نسازد، مشکلی ایجاد نمی کرد، ولی وقتی پسپیکوز فردی بخواهد به عموم تحمیل شود، اعتقاد مذهبی دیگر مرز شخصی نخواهد داشت. تنها کافی خواهد بود که ما به سرنوشت مسلمانان فطری از دین برگشته و خداناباور از دیدگاه دین اسلام فکر کنیم : مرگ. با توجه به چنین اعتقادی، شعار «جدائی دین از دولت» بی اعتبار خواهد بود. زیرا دین هرگز نمی تواند در زمینه شخصی محصور و محدود باقی بماند، مضافاً بر این که به اعتبار تحلیل خود حمید آقائی که از جامعه امریکا مثل آورده است، برخی موزاین و اعتقادات دینی به لباس مدنی در می آید و خود را ناجی جهان معرفی می کند — و با تکیه به همین اعتقادات مذهبی نیز هست که در سراسر جهان دست به جنایت فجیعی می زنند — دین به طور کلی

همواره می خواهد برای هر دو جهان بالا و پائین تصمیم بگیرد. احمد کسروی مسلمان بود ولی تنها به خاطر انتقاد به برخی خرافات مذهبی مجازات شد و به قتل رسید به انضمام منشی اش. نکته بعدی مرتبط است به این نظریه بسیار رایج که در رسانه ها غالباً می بینیم و می خوانیم و حمید آقائی نیز می نویسد که «امریکا در وضعیت بحران های جاری خاورمیانه دچار اشتباه هائی شد»، اتفاقاً خود امریکائی ها مانند هیلری کلینتن نیز این تکیه کلام را تکرار می کند. ولی اشتباه بزرگتر این است که ما به چنین نظریه ای باور کنیم، نه، امریکا به هیچ عنوان «دچار اشتباه» نشده است و خیلی خوب می داند که دست به چه کاری می زند. ایالات متحده به هیچ عنوان در پیاده کردن طرح «خاورمیانه بزرگ» یعنی تبدیل کردن کشورهای بزرگ به قطعات کوچکتر به هدف تسلط بیشتر بر آنها قطع نظر نکرده است. با این وجود آقای حمید آقائی طرح خاورمیانه بزرگ با کشورهای کوچک دست نشانده امریکا را نمی بیند و بیشتر احتمالاً با الهام از همان جامعه شناس امریکائی نظریه جنگ سنی و شیعه را مطرح می کند، و می گوید :

«اما اگر درست فکر کنیم ظهور داعش، برای ایران با ۹۰۰ کیلومتر مرز با عراق، یک فاجعه است. عملیات بی رحمانه سلیمانی در سوریه، لبنان و سپس در عراق، اکنون تندروهای سنی عرب را به صحنه آورده و این سردار با خطاهای مکرر خود فرصت های گرانبهائی را در مسیر حفظ منافع ایران از دست داده است»

آری جامعه ایران در حقیقت دین مدنی خاص خود را در دامن خویش پرورش داد، تا سرانجام این دین مدنی به هیولای اسلام سیاسی و شیعه صفوی و با سردارانی مانند قاسم سلیمانی که دیگر به مرزهای جغرافیائی خود قانع نیست، تبدیل شود.»

البته در اینجا آقای حمید آقائی به هیچ عنوان به هویت اصلی «داعش» به عنوان پیاده نظام ناتو اشاره ای ندارد، و به تهدیدات آینده داعش علیه ایران از ناحیه غرب کشور اشاره می کند. البته طرح خاورمیانه بزرگ که همان «بازی بزرگ استعماری» است، تقسیمات و جدا سازی کشورها و ملت ها را به شکلی انجام می دهد که این کشورهای کوچک دائماً با یک دیگر در وضعیت جنگ باقی بمانند، تا نه تنها آنها را تضعیف کرده و امکان رشد و توسعه آنها را متوقف سازد، بلکه چنین وضعیتی همواره به طراح اصلی اجازه می دهد که حضور خود را به عنوان قدرت تمدن ساز توجیه کند. دلیل و برهان چنین خواهد بود که از آنجائی که این کشورها و ملت ها چندان متمدن و بالغ نیستند، نمی توانند مسائل خودشان را به شکل متمدنانه و از راه قانونی حل کنند، پس امریکا نیروهایش را می فرستد تا نظم و قانون را برقرار کند.

ولی نویسنده «دین مدنی و مدنیت بدون دین» جهان را وارونه جلوه می دهد، تجاوزات امپریالیستی در اشکال جنگ نیابتی و چریکی را نمی بیند، و کشوری را که خود در تهدید تجزیه قرار گرفته، به کشور گشائی متهم می کند و می گوید که «قاسم سلیمانی به مرزهای جغرافیائی خود قانع نیست».

نکته آخری که می خواهم در نوشته حمید آقائی مطرح کنم اشاره او به «فرصت های گرانبهائی» است که گویا ایران از دست داده. در اینجا باید سه موضوع را هم زمان مطرح کنم :

۱. اصطلاح «فرصت های طلایی از دست رفته» یکی از اصطلاحات دائمی بین اپوزیسیون های ایرانی است و اگر بخواهیم شمار این فرصت های طلایی را برشماریم به قول معروف مثنوی هفتاد من خواهد شد و با تمام این فرصت های از دست رفته الان معمولاً چیزی نباید از ایران باقی مانده باشد که جوابشان را بدهد.

۲. این گونه نظریات به شکلی مطرح می شود که گویی کار تمام شده است و روند فروپاشی ایران به مدد امریکا تمام هم پیمانان و سگ های خانه زادشان یعنی اپوزیسیون های ایرانی مدافع آنها که برای دزدی و چپاول بیشتر دندان تیز کرده اند امری حتمی است، فرصت از دست رفته و دیگر باز نمی گردد و کار تمام است و ما به زودی تاجگذاری خواهیم کرد.

۳. مهمترین مفهومی را که می توانیم در این «فرصت های طلایی از دست رفته» دریابیم، این است که گوئی مردم خاورمیانه و یا ایران حق انتخابی داشته اند که در این انتخاب دچار اشتباه شده اند، پس باید توانش را با تجزیه شدن کشورشان و احتمالاً با چپاول معادن طبیعی شان توسط کمپانی های بزرگ پردازند. در رابطه تجاوزات امپریالیستی و طرح های چندین و چند ساله آنها مطرح نمی شود. ولی مفهوم واقعی این «فرصتهای طلایی»، از دیدگاه اپوزیسیون های ایرانی پنتاگونی این است که اساساً هر کاری که خلاف منافع امپریالیست ها باشد «یک فرصت طلایی» از دست رفته. این موضوع تا حدودی به سخنرانی های آقای صادق زیبا کلام شباهت دارد که فکر می کند که ایرانی ها بدبین هستند و به دلیل همین بدبینی موجب می شود که با امریکا نتوانند به توافق برسند. در صورتی که واقعیت امر کاملاً چیز دیگری است، واقعیت این است که با امپریالیسم امریکا نمی توان به توافق رسید، بلکه تنها کاری که می توان انجام داد، در واقع دو تا کار است، یا این و یا آن، یا تبعیت و یا جنگ تمام عیار.

این نظام سرمایه داری جهانی است که با نوع بشر — و نه تنها با ایرانی ها — سر جنگ دارد: برای چپاول ثروت هایشان و برای گسترش سیطره امپراتوری و برای منافع سوپر ثروتمندان. امپریالیسم امریکا تنها ملت های دیگر را هدف نمی گیرد و تنها با آنها سر جنگ ندارد، امپریالیسم امریکا با خود امریکائی ها نیز سر جنگ دارد. نظامی سازی پلیس ایالات متحده نشانه بسیار بارز این مدعا است. نه تنها ایرانی ها، بلکه هیچ ملتی در دنیا در شرایطی نیست که بتواند با امریکا سر ستیز داشته باشد. ولی تمام ملت ها وقتی مورد تهاجم امریکا قرار می گیرند، با تلفات انسانی بسیار گسترده و خسارات بسیار گسترده در مقابل این غول بهیمی و ضد بشری مقاومت می کنند و هر بار که ملتی علیه این غول بهیمی می جنگد برای تمام مردم جهان می جنگد، و وقتی پیروز می شود برای تمام مردم جهان پیروز می شود. مثل ویتنام. چنین ستیزی از سوی امپریالیسم امریکا، این بهیمیت در بنیاد نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی جهانی سازی شده حک شده است.

(۱) آدرس متن حمید آقائی در سایت اخبار روز و در سایت شخصی او

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=61029>

<http://haghaei.blogspot.fr/2014/07/blog-post.html>

گاهنامه هنر و مبارزه

۱۳ جولای ۲۰۱۴

یکشنبه ۲۲ تیر [سرطان] ۱۳۹۳

<http://makalat.blogfa.com/post-45.aspx>